PDF Compressor Free Version

فهرست مطالب

فصل ۱: مرد جوان با قلبهای ثروتمند مشورت می‌کند ۷

فصل ۲: مرد جوان با قلبهای پیری را ملاقات می‌کند ۱۵

فصل ۳: مرد جوان یاد می‌گیرد شانس‌ها را قاپیده و ریسک کند ۲۵

فصل ۴: مرد جوان خود را زندانی می‌بیند ۳۵

فصل ۵: مرد جوان یاد می‌گیرد که ایمان داشته باشد ۳۸

فصل ۶: مرد جوان یاد می‌گیرد روی یک هدف متمرکز شود ۴۲

فصل ۷: مرد جوان ارزش خویشتن‌بینی را درک می‌کند ۴۹

فصل ۸: مرد جوان قدرت کلمات را کشف می‌کند ۵۸

فصل ۹: مرد جوان قلب زر را می‌بیند ۶۷

فصل ۱۰: مرد جوان یاد می‌گیرد بر ذهن ناخودآگاه خود مسلط شود ۷۰

فصل ۱۱: مرد جوان و استادش درباره اعداد و قوانین بحث می‌کنند ۷۶

فصل ۱۲: مرد جوان درباره شادی و زندگی یاد می‌گیرد ۸۷

فصل ۱۳: مرد جوان نشان دادن ملایق خود در زندگی را یاد می‌گیرد ۱۰۰

PDF Compressor Free Version

فصل ۱۴: مرد جوان رازهای باغ گل سرخ را کشف می‌کند ۱۰۷

فصل ۱۵: زن و مرد جوان و بهره‌برد از یکدیگر جدا می‌شود ۱۲۲

PDF Compressor Free Version

پیش گفتار

همه ما به نوعی داستان‌سرا هستیم. داستان‌های خود را به یکدیگر می‌گوییم و همگی از افسانه‌های زیبا لذت می‌بریم چه در یک فیلم باشد، چه در یک کتاب، و چه در یک وب‌سایت یا این که نیمه شب در گوش ما زمزمه شده باشد.

داستان‌هایی از خود را به دیگران انتقال می‌دهیم که حکایت‌های زیادی درون خود دارند. حکایت‌ها چیزهایی فوق العاده هستند زیرا همان‌طور که در نخستین وبستر تعریف شده‌اند. "حقیقت مفیدی را نشان می‌دهند". این کتاب کوچک نیز حکایت قدرتمندی را بازگو می‌کند که یکی از مفیدترین حقایق زندگی را نشان می‌دهد: رفاه مالی، و یک زندگی مفید و لذت‌بخش. اگر اصول موفقیت را درک و تمرین کنیم، می‌توانیم به آن‌ها برسیم.

شاید حکایت یکی از بهترین شکل‌های بیان این حقایق باشد زیرا حکایت‌ها سادگی بچه‌گانه‌ای دارند و بنابراین می‌توانند با سادگی بچه‌گانه ذهن ناخودآگاه ما ارتباط برقرار کنند. وقتی پیغامی را به ذهن ناخودآگاه رساندیم، می‌توانیم تغییرات مثبت زیادی در زندگی خود ایجاد کنیم.

اکنون این کتاب به بیش از ۳۷ ترجمه در سراسر دنیا رسیده و بیش از دو میلیون نسخه از آن فروخته شده است. نویسنده یک میلیونر نابغه است وبنابراین نمی‌توان از حکایت او چشم‌پوشی کرد.

PDF Compressor Free Version

این کتابی است که باید آن را خواند، دوباره خواند، مطالعه و تمرین کرد. کتابی است که اندیشه‌های عالی را در ذهن ایجاد می‌کند که این اندیشه‌ها می‌توانند شما را با روش‌های بسیار زیادی به رفاه و آسایش برسانند که البته بسیاری از آن‌ها به مراتب رضایت‌بخش‌تر و با ارزش‌تر از ثروت‌های مادی هستند.

مارک آلن

نویسنده تجارت غیر ممکن و دوره میلیونر شدن

PDF Compressor Free Version

فصل ۱

مرد جوان با خویشاندی ثروتمند مشورت می‌کند

PDF Compressor Free Version

زمانی، مرد جوان باهوشی بود که می‌خواست ثروتمند شود. به دفعات در زندگی خود شکست خورده و به عقب برگشته بود و با این حال هنوز هم ستاره اقبال خود را باور داشت.

در حالی که انتظار لبخندی از بخت و اقبال را داشت، به عنوان دستیار برای مدیر حسابداری در یک آژانس تبلیغاتی کوچک کار می‌کرد. پولی که دریافت می‌کرد کافی نبود و بعضی مواقع حس می‌کرد که این کار او را راضی نمی‌کند. قلبش دیگر با این کار نبود.

او رویای دیگری داشت، شاید نوشتن رمانی که او را پولدار و معروف کند و برای همیشه به مشکلات مالی‌اش خاتمه دهد. اما بلندپروازی او بیشتر شبیه رویا نبود؟ آیا استعداد و تکنیک کافی برای نوشتن یک کتاب پرفروش را داشت یا قرار بود صفحات کتابش با بدبختی‌های او پر شوند؟

برای بیش از یک سال کار او بیشتر یک کابوس روزانه بود. رئیسش بیشتر صبح‌ها را به خواندن روزنامه و نوشتن یادداشت می‌گذراند و سپس سه ساعت را برای ناهار صرف می‌کرد. به علاوه تصمیمش را مرتبا عوض می‌کرد و دستورات متناقضی می‌داد.

اما مشکل فقط رئیسش نبود. همکارانی احاطه اش کرده بودند که دیگر علاقه‌ای به کاری که می‌کردند نداشتند. به نظر می‌رسید تمام پیشش خود را از دست داده و دیگر در حال تسلیم شدن بود. جرئت نداشت رویای خودش

PDF Compressor Free Version

برای ترک همه چیز و تبدیل شدن به یک نویسنده را به آن‌ها بگوید. می‌دانست که آن‌ها حرفش را به عنوان یک شوخی در نظر می‌گیرند. وقتی سرکار بود اغلب احساس می‌کرد از همه دنیا جدا و در یک کشور خارجی است و نمی‌تواند با زبان آن‌ها صحبت کند.

هر دو شنبه صبح که می‌شد، تعجب می‌کرد که چطور یک هفته دیگر را در این محل تحمل خواهد کرد. نسبت به پرونده‌هایی که روی میزش تلنبار شده بودند، درخواست مشتری‌هایی که برای فروش سیگارها، ماشین‌ها و نوشابه‌های خود داد و هوار می‌کردند، کاملا بیگانه شده بود.

شش ماه قبل تقاضای استعفای خود را نوشته و چندین بار هم سعی کرده بود با این نامه به دفتر رئیس برود اما هیچ وقت نتوانسته بود کار را تمام کند. خنده دار بود، مسلما سه چهار سال قبل هیچ مکثی برای این کار نمی‌کرد اما اکنون به نظر می‌رسید از کاری که می‌خواست انجام دهد می‌ترسد و احساس ناامنی دارد. چیزهایی او را عقب نگه می‌داشتند، نوعی نیرو یا شاید هم ترس؟ به نظر می‌رسید اعصابی که در گذشته همیشه به او کمک می‌کردند تا چیزی که می‌خواهد را به دست بیاورد، از بین رفته‌اند.

همیشه منتظر زمان موعود بود و همه جور بهانه‌ای برای خودش پیدا می‌کرد که این زمان را عقب بیندازد و کار را انجام ندهد و پیش خودش فکر می‌کرد

PDF Compressor Free Version

که آیا شانسی برای موفقیت دارد؟ آیا قرار است که برای همیشه توی رویا باقی بماند؟

آیا مشکل از این بود که تا خرخره زیر بار قرض است؟ یا پیر شدن بود که باعث رها کردن رؤیاهای آینده می‌شد؟

یک روز وقتی خیلی احساس ترس کرد، به ذهنش رسید که سری به یکی از عموهایش بزند که میلیونر شده بود. شاید او می‌توانست توصیه‌هایی داشته باشد یا حتی مقداری پول به او بدهد.

عموی او فردی گرم و دوست داشتنی بود که به سرعت برای دیدن او موافقت کرد. اما قبول نکرد که به او پولی قرض دهد و ادعا کرد که چنین کاری به هیچ وجه لطفی در حق او نیست.

عمویش بعد از شنیدن داستان غم انگیز و ناله‌های او، سوال کرد: " چندسالته؟"

مرد جوان با خجالت زمزمه کرد "سی و دو سال".

" می‌دونی که در زمانی که جان پاول کتی سی و دو سال سن داشت اولین میلیون دلار خودشو به دست آورده بود؟ و وقتی من هم سن تو بودم، نیم میلیون دلار پول داشتم؟ بنابراین چه چیزی تو رو مجبور کرده که توی این سن پول قرض بگیری؟

PDF Compressor Free Version

"واقعا نمی دونم. مثل سگ کار می‌کنم بعضی وقتها بیش از ۵۰ ساعت در هفته ..."

"واقعا فکر می‌کنی سخت کار کردن همون چیزیه که مردم رو پولدار می کنه؟"

"من ... این‌طور فکر می‌کنم... یعنی این همون چیزیه که همیشه سعی داشتم باور کنم."

"در سال چقدر پول در میاری؟ ۳۵،۰۰۰ دلار؟"

مرد جوان پاسخ داد: " بله. تقریبا".

-"فکر می‌کنی شخصی که ۳۵۰،۰۰۰ دلار در سال در آمد داره، ۱۰ برابر تو کار می‌کنه؟ مشخصه که نه! بنابراین اگر این شخص بدون این که بیش از تو کار کنه می‌تونه بیش‌تر از ۱۰ برابر تو پول در بیاره، پس باید یه کار کاملا متفاوت انجام بده. باید رازی داشته باشه که تو ازش بی‌خبری."

"باید همین‌طور باشه."

"خیلی خوش‌شانسی که حداقل این مسئله رو درک کردی. اغلب مردم حتی تا این جا هم نمی‌رسند. آنقدر خودشان را برای به دست آوردن زندگی مشغول می‌کنند که نمی‌توانند یک لحظه صبر کنند تا ببینند که مشکلات مالی را باید به چه شکل حل کنند. خیلی از مردم حتی یک ساعت از زمان خود را هم

PDF Compressor Free Version

صرف نمی‌کنند تا بفهمند چگونه باید پولدار شد و چرا نمی‌توانند هیچ وقت به این هدف برسند."

مرد جوان مجبور شد قبول کند که با این که جاه طلبی زیاد و رویای بزرگی برای ثروتمندشدن داشته، اما هیچ وقت زمان کافی نگذاشته تا درباره این وضعیت فکر کند. به نظر می‌رسید همه چیز توجه او را پرت می‌کرد و مقع می‌شد به کاری بپردازد که از بقیه موارد مهم‌تر بود.

عموی مرد جوان برای مدتی ساکت بود و سپس لبخندی زد و گفت: "تصمیم گرفتم بهت کمک کنم. می‌خواهم تو را پیش مردی بفرستم که برای ثروتمند شدن به من کمک کرد. به او میلیونر آنی می‌گویند. تا به حال اسمش را شنیدی؟"

مرد جوان پاسخ داد: " نه. هیچ وقت نشنیدم."

" او این نام را انتخاب کرد چون ادعا کرد که بعد از شناختن راز واقعی ثروتمند شدن ظرف یک شب میلیونر شد. ادعا می‌کنه که می‌تونه به هر کسی کمک کنه که ظرف یک شب میلیونر بشه یا حداقل روحیه یک میلیونر رو به دست بیاره."

عمو رویش را به سمت نقشه بزرگی روی دیوار کرد و یک شهر کوچک و جدا از دنیا را نشان داد.

"تا به حال اینجا بودی؟"

PDF Compressor Free Version

"نه"

"چرا امتحان نمی‌کنی؟ برو و پیدایش کن. شاید رازش را به تو هم بگوید. او در یک خانه رویایی شاید زیباترین خانه در کل شهر زندگی می‌کند. باید بدون هیچ مشکلی پیدایش کنی."

"چرا خود شما راز رو به من نمی‌گید؟ تا مجبور نباشم سختی سفر به آن‌جا را تحمل کنم."

"ساده است چون حق این کار را ندارم. وقتی میلیونر آنی این راز را به من گفت اولین چیزی که انجام داد این بود که من را قسم داد که هیچ وقت آن را به کسی نگویم. با این حال گفت که می‌توانم مردم را پیش او بفرستم."

این حرف‌ها باعث تعجب و سردرگمی مرد جوان شده بود. مشخص بود که حس کنجکاویش بیدار شده است.

"مطمئن هستید که نمی‌توانید چیزی به من بگویید؟ هر چیزی؟"

"همین‌طوره. تنها کاری که می‌توانم انجام دهم این است که توصیه اکید کنم که پیش میلیونر آنی بروی."

عموی مرد جوان یک برگ کاغذ زیبا را از کشویی در میز بلوط خود بیرون کشید، قلمی برداشت و با سرعت چند خط نوشت. سپس نامه را تا کرد، آن را درون پاکتی گذاشت و به برادرزاده خود داد.

PDF Compressor Free Version

به او گفت: "این معرفی نامه تو است و این هم آدرس میلیونر. آخرین مورد باید قول بدی که این نامه را نخوانی. اگر بدون توجه به هشدار من این کار را انجام دادی، و بخواهی برای تو کار کنند باید وانمود کنی که آن را باز نکردی. اما کاری که انجام شده است را چگونه می‌خواهی برگردانی؟"

مرد جوان نظری درباره چیزی که عمویش درباره آن صحبت می‌کرد نداشت اما موافقت کرد. عمویش همیشه مقداری غیرعادی بود و البته داشت به او لطف می‌کرد و بنابراین تصمیم گرفت که مخالفت نکند. از عمویش به گرمی تشکر کرده و آن‌جا را ترک کرد.